

حدود خراسان در طول تاریخ

کاظم مدیر شانه‌چی
استاد رشته فقه و اصول

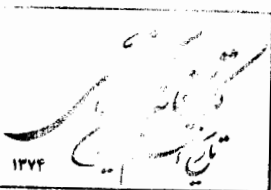
از نشریه دانشکده علوم معقول و منقول مشهد
(یادبود صدمین سال حکیم سبزواری)
اسفندماه ۱۳۴۷

اسکی شد

حدود خراسان در طول تاریخ

کاظم مدیر شانهچی
استاد رشته فقه و اصول

از نشریه دانشکده علوم معقول و منقول مشهد
(یادبود صدمین سال حکیم سبزواری)
اسفندماه ۱۳۴۷



کاظم مدیر شانه‌چی

حدود خراسان در طول تاریخ

واژه خراسان :

معنی خراسان را سرزمین نورانی یا طالع، نوشته‌اند^۱ و آن را مرکب از لفظ (خور) بمعنی خورشید و (آسان) بمعنی مشرق دانسته‌اند^۲ ولی ابوالفداء - ۷۳۲ هـ ، و یاقوت آسان را بمعنی محل گرفته‌اند .

لسترنج مینویسد: خراسان در زبان قدیم فارسی بمعنی خاورزمین است . این اسم در اوائل قرون وسطی بطور کلی بر تمام ایالات اسلامی که در سمت خاور کویر لوت تا کوههای هند واقع بود اطلاق میگردید .

شادروان دهخدا سخن لسترنج را بدون اظهار نظر در لغتنامه آورده . آنگاه در پاورقی به اشعار ذیل از منظومه «ویس و رامین» که در «دائرة المعارف اسلامی» نیز بآنها اشاره شده است استشهد میکند :

خوشا جا یا برو بوم خراسان	دراو باش و جهان را میخور آسان
زبان پهلوی هر کو شناسد	خراسان آن بود کز وی خور آسد (ظ: آید)
خوراسان را بود معنی خور آیان	کجا از وی خور آید سوی ایران

۱- دائرة المعارف اسلامی. دائرة المعارف مصاحب، ویس و رامین، معجم البلدان .

۲- سرزمینهای خلافت شرقی صفحه ۴۰۸ .

خراسان عهدباستان :

مون گیت معتقد است که خراسان، همان کشور پارت است که پس از پیروزی اردشیر بابکان بر پادشاه اشکانی نام خراسان جانشین پارت گردید.^۳

در کتیبه بیستون، نام خراسان برثو آمده و این کشور را یونانیان پارثیا میگویند و امروز پارت نامند، مرحوم بهار در کتاب «سبکشناسی» (ج ۱) مینویسد: «پرتوه، نام قبیله بزرگی یاسرزمین وسیعی است که مسکن قبیله پرتوه بوده و آن سرزمین خراسان امروزیست که از مشرق بصرای اتک (دشت خاوران قدیم) و از شمال، بخوارزم و گرگان، و از مغرب بقومس (دامغان حالیه) و از نیمروز به سند و زابل می پیوسته و مردم آن سرزمین، از ایرانیان (سکه) بوده اند که پس از مرگ اسکندر یونانیان را از ایران رانده دولتی بزرگ و پهناور تشکیل کردند و ما آنرا اشکانیان گوئیم و کلمه پهلوی و پهلوان که بمعنی شجاع است، از این قوم دلیر که غالب داستانهای افسانه قدیم شاهنامه ظاهراً از کارنامه های ایشان باشد باقی مانده است».

در «دائرة المعارف مصاحب» چنین آمده: پارت (= پرتوه) سرزمین کوهستانی قدیم جنوب شرقی دریای خزر است که از سلسله های البرز بطرف مشرق تا «هرات» ممتد و از شمال، بدشت حاصلخیز «استراباد» و صحرای ترکستان و از جنوب، بکویر نمک محدود بود. سرزمین پارت، مطابق ایالت تاریخی خراسان و در دوره هخامنشیان از ایالات امپراطوری هخامنشی بوده و سپس بدست سلوکیان افتاد و شاهان سلوکی، شهرهایی در آن بنا کردند.

... سرزمین پارت، مسکن پارتیان بود که در کتیبه های هخامنشی بنام پرتوه از آنها اسم برده شده است پارتیه طائفه ای از قبیل پرنی از قوم داهه بودند قوم اخیر، مجموعه ای از قبایل سکا بودند که بصورت چادرنشینی در دشتهای بین

بحر خزر و دریای آرال زندگی میکردند این قوم، مرکباز سواران و جنگ-جویانی بود که هدف آنان بقول نویسندگان قدیم مرگ درحین جنگ، بود و مرگ طبیعی را موهون میدانستند .

در فصل اول «وندیداد» چنین می نویسد: پنجمین کشوری که من آهورمزدا آفریدم، نیسایه میباشد و در میان مرو و بلخ واقع شده است ^۴ .
و چون اوستا (که وندیداد بخشی از آنست) در زمان اشکانیان (پارتها) نوشته شده ^۵ حدود خراسان (که همان سرزمین پارت باشد) در زمان این قوم ، مرو و بلخ بوده است .

میدانیم که قبل از اشکانیان یعنی از زمان هخامنشیان، شاهنشاهی ایران به کشورهای تابعه (ملوک الطوائف) تقسیم میشده و هر کشوری تحت فرماندهی استانداری بنام خشترپاون (پارسی باستان) یا شترپان (پهلوی) که از مرکز تعیین میگردد اداره میشد بعداً این کلمه را یونانیان بصورت «ساتراپ» ضبط کرده اند البته شعب ساتراپ نشینها در دوران حکومتها کم و زیاد میشده است .

اشکانیان، در آغاز فقط بر يك ساتراپ که ظاهراً همان نیسایه «وندیداد» باشد حکومت میکردند . سپس بر بخشهای دیگر ایران نیز دست یافتند بطوریکه (امپراطوری اشکانی در دوره عظمت آن، از مشرق تا هندوکش و حدود پنجاب و از شمال تا رود جیحون و دریای خزر و گاهی کوههای قفقاز و از جنوب تا دریای عمان و خلیج فارس و از مغرب غالباً تا رود فرات وسعت یافته بود) ^۶ و بطور خلاصه امپراطوری پارت از رود سند تا فرات و از جیحون تا خلیج فارس وسعت داشته است. بعلاوه بر بین النهرین و ارمنستان نیز فرمان می رانده اند .

۴- نقل از تاریخ اجتماعی ایران باستان ص ۲۰۱ .

۵- تاریخ ادبی ایران از ادوارد برون ص ۱۴۷. مقدمه گاتها، بقلم پورداود ص ۴۵ .

۶- دائرة المعارف مصاحب کلمه (اشکانی) .

اردشیر بابکان (که جانشین پادشاهان اشکانی گردید) میگوید: پیش از من پادشاهی کشور ایران زمین بر دویست و چهل بخش شده بود که هر کدام شاهی مستقل داشتند.^۷

مرکز خراسان باستان:

مرکز ایالت پارت که (بعداً نام خراسان بخود گرفت) در آغاز، شهر نسیایه یا (نساء) بوده است. این شهر را یونانیان (پارتا اونیسا) میخوانند.^۸ مون گیت راجع بکشور پارت و شهر نسیایه چنین می نویسد:^۹ در جنوب جمهوری ترکمنستان کنونی و نزدیک ریگزار «قره قورم»، در دامنه کوه «کوپت داغ» و نزدیک قصبه نزدیک به «باقر» واقع در فاصله ۱۸ کیلومتری شمال غربی عشق آباد، ویرانه های دوشهر باستانی نسیایه قدیم و نسیایه جدید واقع شده و از سال ۱۹۳۰ دو هیأت حفاری در این ناحیه بدکاوش پرداخته اند و این تجسسات اکنون نیز ادامه دارد. از کاوش در خرابه های نسیایه جدید آثار پرارزش یک شهر قدیم کشف شده و آن همان نسیایه جدید، نخستین پایتخت دولت پارت است.

دیاکونوو مینویسد:^{۱۰} باستان شناسان شوروی مرتباً در «نساء» مشغول حفاری میباشند... این شهر از سه بخش مرکب بوده. اصل شهر، بر نقطه مرتفعی قرار داشته و مساحت ۱۸ هکتار را اشغال میکرده قلعه شهر در این قسمت قرار داشته است و این کهن ترین بخش «نساء» بوده است که زمانی تمام شهر را تشکیل میداده ولی در زمان پارتها شهر توسعه پیدا کرد و بخش اخیر الذکر به در داخل

۷- دانشمندان خراسان ص ۱۰۰

۸- اشکانیان از م. م. دیاکونوو ص ۶۳.

۹- تاریخ اجتماعی ایران باستان ص ۲۲

۱۰- اشکانیان ص ۶۳.

مبدل شد و بدور آن حصار بلندی کشیدند که فقط بتوسط يك دروازه بخارج مربوط بود. در این قلعه که مصرف آب آن از داخل تأمین میشد سرباز خانه‌ها و ادارات و کاخ مستحکم فرمانفرما و معبد، قرار داشت و این قسمت نیز با حصار قطوری که برجهایی بر آن تعبیه شده، محصور گشته و این حصار جزیک دروازه نداشت که درست مقابل دروازه قلعه بود. بطوریکه بین دودروازه، معبری وجود داشت که شارع شهر شمرده میشد. در این بخش مسکون شهر، خانه‌های بزرگان پارت و بازرگانان و کوی‌های ویژه پیشه‌وران قرار داشت. بیرون این حصار دوم، حومه شهر که جنبه کشاورزی داشته و آن نیز با حصاری (گلی - چینه‌ای) بطول هفت کیلومتر محصور بوده، قرار داشت. در جنوب شهر «نساء» بلافاصله پشت حصار حومه شهر، قطعه منفرد و عظیم (مهرداد کرت) یکی از اقامتگاههای شاهان پارت و آرامگاه خانوادگی ایشان، برپا بود ظاهراً مقر حاکم یا «ساتراب» محل نیز در همین قلعه بوده و در این قلعه بایگانی کاملی از اسناد اقتصادی پارتی بدست آمده که تاکنون فقط بخشی از آن منتشر شده است. در تاریخ اجتماعی ایران باستان، آمده: شهر نسیایه پایتخت پارت اشکانی حصاری با برج و باروهای بلند داشته و شهر جدید در بیرون شهر جدید در بیرون شهر قدیم قرار گرفته و مشتمل بر کاخها و مقبره مرده‌ها و معابد پارت است و از تجسّساتی که در نسیایه قدیم بعمل آمده تاریخ صحیح پارت معلوم شده است.

در یکی از کاوشها، کاخ بزرگ مشتمل بر تالار مدور و دیگری مربع شکل و يك معبد کشف شده و این تالار دارای چهار ستون به بلندی ۱۲ متر است در میان ستونها مجسمه‌های مرد و زن نصب شده و این مجسمه‌ها دارای يك رنگ - آمیزی میباشد. در اطراف کاخ امارات بزرگ از آن جمله محل خزینه و گنج پادشاهان اشکانی است و این گنج در سده سوم بعد از میلاد متعاقب انقراض دولت پارت بغارت رفته. اما اشیاء باقی مانده آن از قبیل بعضی اسلحه و مجسمه‌های کوچک

از نقره و مفرغ و یا گل پخته بدست آمده، از آنجمله مجسمه آتنا Athena خداوند یونانی و مجسمه ابوالهول مصری است.

از اکتشافات مهم نسیایه کتیبه‌های بسیار از دفتر بایگانی پادشاهان اشکانی است. تعداد این کتیبه‌ها به یک هزار و پانصد عدد رسیده و در یک زیرزمین قرار داشته و برای خواندن آنها که بخط آرامی و بزبان پارسی است هیأتی از متخصصان شوروی مأموریت یافته‌اند. و این هیأت در ترجمه و کشف این کتیبه‌ها موفق شده و بزبان ایرانی و تاجیک نقل کرده‌اند. از این کتیبه‌ها سازمان اداری دولت پارت و وصول مالیاتها و موضوعات دیگر معلوم شده است. پادشاهان پارت گرچه دشمن جدی یونانیها بودند، اما تحت نفوذ فرهنگ یونانی واقع شده‌اند. شهر نسیایه مدت چندسده پس از انقراض دولت اشکانی نیز اهمیت خود را محفوظ داشته بود.

دکتر جوان بعد از نقل این قسمت که از مون گیت باستان شناس روسیه شوروی گرفته شده، اضافه میکند: سرزمین پارت اشکانی در عهد باستان، بر خلاف آنچه بعضی تصور نموده‌اند چنین نیست که در جنوب خراسان کنونی واقع شده باشد بلکه قسمت اعظم آن در دشت آمودریا (جیحون) قرار داشت و نسیایه در این قسمت، نخستین پایتخت دولت اشکانی بود و این پایتخت پس از توسعه قلمرو دولت اشکانی بشهر صد دروازه نزدیک دامغان کنونی و سپس بشهر تیسفون نزدیک رود فرات انتقال یافته. و اقوام پارت صد درصد آریائی بودند و قریب پانصدسال در ایران حکومت کردند.

آنگاه از قول **اولمستید** Olmstid دانشمند آمریکائی، چنین نقل مینماید: که جلگه مرتفع پارتیها یا پارتاوا در جنوب «هیرکانی» یا «گرگان» واقع شده است و از سمت مشرق به «هراوا» یا «هرات» که نام خود را از دود هری گرفته، امتداد داشته و پارت بضمیمه «هیرکانی» قلمرو و یشتاسپ کیانی بوده است. در اینجا لازم است مطلبی را که **لسترنج** بطور ارسال مسلم در کتاب

«جغرافیای ممالک خلافت شرقی» آورده و شاید باستاند گفته وی شهرت یافته است اشاره کنیم .

لسترنج می نویسد: ولایت نساء دره پهناوری است که امروزه (دره گز) خوانده میشود این حوقل گوید: نساء باندازه سرخس است. قزوینی گوید: نساء را شهر فیروز می نامند بمناسبت آنکه فیروز پادشاه قدیم آن را ساخته است . در خاور نساء آنسوی کوه در حاشیه بیابان مرو-ایبورد واقع است...»^{۱۱} .

بنا بقول لسترنج، (در سرزمینهای خلافت شرقی ص ۴۲۰) نساء همان درگز است که جزو خاک ایران میباشد و لسی دیدیم طبق تحقیقات دانشمندان شوروی و دیگران شهر نساء در خاک شوروی واقع گردیده است و هم اکنون حفاریهای باستانشناسان در آنجا ادامه دارد .

خراسان در زمان ساسانیان :

هرتسفلد گوید: کشور ساسانیان در مشرق ایران کنونی شامل ممالک ذیل بود: گرگان و تمام خراسان که در آن زمان بسی وسیعتر از امروز بود جزء ایران محسوب میشد و گویا خوارزم و سغد و سگستان (سیستان) که حدود آن خیلی وسعت داشت با ایالت مکوران (مکران = کرمان) و توران ضمیمه آن بوده است^{۱۲} .

آنگاه از روی سنگ نوشته پایکولی و مسکوکات سکائی، حدود خراسان را بدین شرح معلوم کرده است^{۱۳} دروازه های کاسپین نزدیک ری ، کوههای البرز، گوشه جنوبی بحر خزر، دره اترک، خطی مطابق راه آهن ماورا، خزر تا لطف آباد، خطی که از صحرای تجند و مرو گذشته و در زیر

۱۱- رك. ص ۴۲۰، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی

۱۲- ایران در زمان ساسانیان، کریستنسن، ترجمه رشید یاسمی ص ۱۵۸ .

۱۳- رك. همین مدرک ذیل همین صفحه .

کرکی بجیحون می‌رسد. این خط سرحدی، از قلل سلسله جبال حصار گذشته به پامیر میرسیده. و از آنجا به سمت جنوب مایل گشته و به امتداد قطعه‌ای از جیحون که بدخشان را در میان می‌گرفته سیر کرده به قله هندوکش میرسیده است. از آن نقطه خط سرحدی بسمت مغرب برگشته و در امتداد سلسله هندوکش و مالحقات آن بجنوب هرات رسیده و در ناحیه جنوب، ترشیز و خواف و قهستان را قطع کرده باز بدروازه‌های کاسپین می‌پیوسته است).

لسترنج مینویسد^{۱۴}: خراسان در اوائل قرون وسطی^{۱۵} بطور کلی بر تمام ایالات اسلامی که در سمت خاور کویرلوت تا کوه‌های هند واقع بودند اطلاق می‌گردید. و باین ترتیب تمام بلاد ماوراءالنهر را در شمال خاوری باستانی سیستان، و قهستان در جنوب شامل می‌گردید.

حدود خارجی خراسان در آسیای وسطی، بیابان چین و پامیر و از سمت هند، جبال هندوکش بود. ولی بعدها این حدود، هم دقیقتر و هم کوچکتر گردید تا آنجا که میتوان گفت خراسان که یکی از ایالات ایران در قرون وسطی بود از شمال خاوری رود جیحون به آنطرف را شامل نمیشد ولی همچنان تمام ارتفاعات ماوراء هرات را که اکنون قسمت شمال باختری افغانستان است دربر داشت مع الوصف بلادی که در منطقه‌علیای رود جیحون یعنی در ناحیه پامیر واقع بودند در نزد اعراب در قرون وسطی جزء خراسان یعنی داخل در حدود آن ایالات محسوب میشدند).

۱۴- جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۰۸.

۱۵- قرون وسطی از اوائل سده ششم میلادی است که امپراطوری روم بر اثر حملات وحشیانه شمالی اروپا و وحشیان زردپوست آسیای مرکزی و شرقی از هم پاشید تا سال هزار و چهارصد و پنجاه و سه که شهر قسطنطنیه به تصرف ترکان عثمانی درآمد.

در دائرةالمعارف اسلامی می‌نویسد: ^{۱۶} خراسان در عهد ساسانی جزئی از ایران شهر بشمار میرفته که تحت فرمان اسپهبدی ملقب به «پادوسپان» و چهار مرزبان اداره میشده است. مرزبانان مزبور هر یک در بخشی که ربعی از خراسان بوده است، فرمانروائی داشته‌اند بدین شرح: ۱- مرو شاهجان. ۲- بلخ و طخارستان ۳- هرات و بوشنج و بادغیس و سجستان ۴- ماوراءالنهر). همین مطلب در دائرةالمعارف مصاحب ذیل کلمه (خراسان) مذکور گردیده است ^{۱۷}.

چنانکه می‌بینیم بین تحدید هرتسفلد با نوشته لوسترنج و این دو بانوشته دائرةالمعارف اسلامی اختلاف است چه اینکه لوسترنج سیستان و قهستان را از خراسان خارج دانسته و هرتسفلد حوزه خوارزم را، ولی نویسندگان دائرةالمعارف سجستان را جزو خراسان شمرده‌اند که قهراً قهستان را که بموازات آنست شامل می‌گردد. چنانکه قسمت مهم افغانستان در تحدید دائرةالمعارف و همچنین هرتسفلد از خراسان بشمار رفته است.

اختلاف مزبور ممکن است ناشی از اختلاف حدود کشور شاهنشاهی یا استانهای تابعه در زمانهای مختلف باشد.

کریستن سن می‌نویسد: ^{۱۸} گویا ساتراپ‌نشینهای عهد ساسانی هم مانند زمان هخامنشیان دارای حدود ثابتی نبوده است. شاهنشاه بر حسب اقتضاء مرزبانان را به ایالات و ولایات می‌فرستاده و بنا بر مصالح وقت، حدود حکمرانی آنان را بزرگ و کوچک می‌کرده است. ساسانیان تقسیمات سابق کشور را به چهار قسمت مطابق جهات اربعه، بحال خود باقی گذاشتند و از آغاز قرن پنجم می‌بینیم که بفرمانروایان

۱۶- دائرةالمعارف الاسلامیه ترجمه عربی ص ۲۸۲

۱۷- ص ۸۸۷ - ج ۱

۱۸- ایران در زمان ساسانیان ص ۱۵۹.

این ایالات، مرزبان می‌گفته‌اند. این چهارمرزبان در مرتبه، قرین خانواده‌های سلطنتی بوده‌اند. و مثل آنان لقب و عنوان شاهی داشتند^{۱۹}.

از قدیم‌الایام عادت بر این جاری بود که پسران پادشاه بحکومت نصب می‌شده‌اند علی‌الخصوص شاهزادگانی که احتمال میرفت روزی بر اریکه سلطنت نشینند، مجبور بودند با قبول فرمانفرمائی ایالات، خود را برای سمت پادشاهی مهیا و آماده کنند... در میان شاهنشاهان ساسانی شاهپور اول و هرمز اول و بهرام اول و بهرام دوم پیش از جلوس، حکومت خراسان را داشتند^{۲۰}.

استانداری خراسان از سایر بخشهای ایران اهمیت بیشتری داشته چه اینکه (شاهزادگان خانواده سلطنتی که حکومت خراسان می‌یافتند لقب کوشان شاه می‌گرفتند)^{۲۱}.

سکه‌های معروف بسکه‌های (سکائی و ساسانی) که از طرف نواب سلطنت قسمت شرقی دولت ایران (خراسان) ضرب شده، حاکی از این است که تا زمان بهرام دوم این ایالت بزرگ در زیر فرمان یکی از شاهزادگان خانواده سلطنتی ملقب به (کوشانشاه) بوده است. بعد از سال ۲۵۲ م شاهپور اول پسرش هرمز را بحکومت خراسان گماشت و لقب (شاهنشاه بزرگ کوشان) که از القاب سابقین عظیمتر بود باو تفویض کرد. و وهرام اول و وهرام دوم قبل از اینکه بتخت ایران جلوس کنند همان منصب‌عالی را داشتند. در زمان سلطنت وهرام دوم برادرش هرمزد فرمانفرمای خراسان بود (...)^{۲۲}.

۱۹- همین مدرک ص ۱۲۲.

۲۰- ایران در زمان ساسانیان ص ۱۲۲.

۲۱- ایران در زمان ساسانیان ص ۱۱۰.

۲۲- ایران در زمان ساسانیان ص ۲۵۳.

اهمیت خراسان از جهاتی بوده است . نخست وسعت این استان که تمام خاک خراسان فعلی و سه جمهوری ترکمنستان و تاجیکستان و بخشی از پاکستان و قسمت مهمی از کشور افغانستان را شامل بوده است . دیگر اینکه مجاور خاک هندوستان و چین قرار گرفته بود و راه تجاری این دو کشور بداخل ایران یا بکشورهای جنوبی و مغرب از این ولایت میگذشته . سه دیگر اهمیت سوقالجیشی خراسان بوده است که سپر مخاطره اقوام شمالی واقع میشده . چنانکه در زمان بهرام گور همین اقوام وحشی که مورخان عرب آنان را بنام ترك خوانده اند (وازترادهون و ساکن دشتهای شمال مرو بوده اند) بخراسان حمله کردند و بهرام شخصاً بمقابله آنان شتافت .^{۲۳}

در زمان هرمز ، برادرش فیروز که شهرهای « هیاطله » گریخته بود پادشاه هیاطله را تحريك کرد که لشکری با وی برای فتح ایران گسیل دارد و با همین لشکر با برادر جنگید و او را کشت و لشکرش را پراکنده ساخت (۴۵۷-۴۵۹ م). بعداً فیروز بجنگ پادشاه ترك رفت و خود و لشکرش تلف شدند . تااستاندار سکستان برای جبران این شکست بسوی ترکستان لشکر کشید و در نتیجه صلحی برقرار شد که ضمن آن خزائن فیروز و خواهرش که به اسارت ترکان درآمده بود با سایر اسیران ایرانی به ایرانیان مسترد گردید .

قباد پدر نوشیروان نیز بهیاطله پناهنده و با کمک آنان بکشور خود بازگشت و پادشاهی را بدست گرفت .

پس از رسیدن هرمز فرزند انوشیروان بشاهنشاهی ایران ، لشکر انبوه ترکها برکردگی (شابه) به ایران سرازیر شد و داخل شهرهای خراسان گردید و نزدیک بود خراسان را مالک شود . این هنگام کار بر هرمز دشوار شد و خویش را در مقابل ترکها عاجز دید . ناچار بهرام چوبین را مأمور دفع دشمن ساخت

وی شابه‌را در هرات شکست داد و پس از شابه با فرزندش که بانتقام شکست پدر، بجنگ بهرام آمده بود نبرد نمود و ویرا نیز شکست داده با امان به دربار هرمز فرستاد^{۲۴}.

تقسیمات خراسان در زمان ساسانیان:

در زمان انوشیروان، چهار سپاهید بریاست دائمی سپاه گمارده شد و هر کدام در یک ربع کشور منصوب گردیدند سپاهید مشرق، افواج خراسان و سگستان و کرمان را بفرمان خود داشته است^{۲۵} هر سپاهیدی در قلمرو خود صاحب اختیار بوده و بر یک ربع مملکت حکومت میکرده است و معاونانی در اختیار داشته که بمرزبان موسوم بوده اند^{۲۶} ابن خردادبه مینویسد^{۲۷} خراسان تحت فرمان اسپهبدی که به (پادوسپان) ملقب بود، اداره میشد و چهار مرزبان زیر فرمان وی بر چهار ربع خراسان یعنی: ۱- مرو شاهجان ۲- بلخ و طخارستان ۳- هراة و بوشنج و بادغیس و سجستان ۴- ماوراءالنهر، حکومت میکردند. یعقوبی شهرهای مهم استان خراسان را در زمان ساسانیان بدین قرار مینویسد^{۲۸}: نیشابور، هرات، مرو، مرو رود، فاریاب، طالقان^{۲۹}، بلخ، بخارا،

۲۴- ر.ک. ترجمه تاریخ یعقوبی ۲۰۵ ج ۱

۲۵- ر.ک ایران در زمان ساسانیان ص ۳۹۴

۲۶- مروج الذهب مسعودی

۲۷- مسالك وممالك ابن خردادبه ص ۱۸۰، چاپ افست مكتبة المثنی

۲۸- ر.ک: ترجمه تاریخ یعقوبی ۱/۲۸۱

۲۹- ابن طالقان جزو شهرهای خراسان بوده است که بین مرو رود و بلخ قرار داشته.

اصطخری گوید: اکبر مدینة بخراسان، طالقان. طالقان نیز بر ولایت و همچنین شهری که بین قزوین و اهر واقعست اطلاق میگردد (مراصد الاطلاع).

بادغیس، باورد (که همان ایبورد است)، گرجستان^{۳۰}، طوس، سرخس، گرگان آنگاه اضافه میکند که این استان را حاکمی بود که او را سپهبد خراسان میگفتند. ظاهراً استاندار یا بتعبیر دیگر، شاه تمام استان خراسان را اسپهبد میگفتند. که در اوائل قرن پنجم میلادی یکنفر پاذکوسپان تحت فرماندهی سپاهبد قرارداد داشت و مرزبانان بر ولایات تابعه حکومت داشتند.

هریک از بخشهای کوچک که آنرا شهر و کرسی آنرا شهرستان میگفته اند در تحت حکومت یکنفر شهریگ بود و این شهریگ را از میان دهقانان اختیار مینمودند (رک. ص ۱۶۰ ایران در زمان ساسانیان).

علت این اختلاف مورخین در عنوان استاندار خراسان آنست که تشکیلات قشون و فرماندهی آن در مدت سه قرن اول سلطنت ساسانی در دست یک ارتشبد و شعلی موروثی بوده که همواره یکی از افراد خاندان شاهی تفویض میشد. خسرو اول این تشکیلات اولیه را تغییر داد و منصب فرماندهی کل قوا را حذف کرد و ریاست قشون را بچهارفرمانده که مأمور شمال و جنوب، مشرق و مغرب مملکت بودند وا گذاشت و برای هر یک از آنان معاونی برگزید.

گرایشمن تصریح میکند که در اواخر زمان ساسانیان حکومت داخلی کشور (ایالات) توسط فرمانداران نظامی اداره میشد (رک. صفحه ۳۱۴ کریشمن).

بنا بر این عنوان سپهبد برای استاندار خراسان بهمین مناسبت بوده است. از ماسبق معلوم شد که دائره المعارف مصاحب که سپهبد را همان پاذکوسپان دانسته مورد تأمل است چه اینکه پاذکوسپان، تحت نظر سپهبد انجام وظیفه میکرد است.

یعقوبی تصریح میکند که (فرمانده لشکر را سپهبد) و کسیکه زیر دست اوست (فادوسبان = پاذکوسپان) یعنی راننده دشمنان و فرمانده ولایت را

۳۰- همان گرجستان یا غرچالشار کتب عربی است.

(مرزبان) و حاکم شهر را (شهریج = شهریک) می‌نامیدند. (رك . ترجمه یعقوبی ۲۱۹ - ۱) .

کریستن‌سن معتقد است که فرمانروایان ایالات چهارگانه را « مرزبان » می‌گفته‌اند و آنان، عنوان و لقب شاهی داشتند.^{۳۱} ولی نلده که باستان‌د بعضی منابع عربی گوید: که ایالات ذیل، هریک تحت فرمانروائی یکنفر مرزبان بوده‌است آنگاه ایالات مزبور را که از آن جمله هرات، مرو، سرخس، نیشابور، و طوس است می‌شمارد^{۳۲} و این معنی منافاتی با عنوان اسپهبد (که ما برای استاندار خراسان یاد کردیم) ندارد زیرا اسپهبد به صاحب‌منصب لشکری گفته می‌شده‌است^{۳۳} که نوعاً پادشاه خراسان دارای این سمت نیز بوده‌است .

خراسان در دوران اسلامی :

اسطخری می‌نویسد: خراسان مشتمل بر ولایاتی (کور) است و خراسان نام اقلیم است که از ناحیه مشرق به سجستان و هند محدود است چه آنکه ما قسمتهای متصل سجستان را بآن ناحیه و غور و دیار خلج [در نواحی کابل] را بهند ضمیمه کردیم و از غرب به بیابان غز و نواحی گرگان و از شمال به ماوراءالنهر و بلاد ترک. و از جنوب به بیابان فارس و قومس = دامغان چه اینکه قومس را نیز بنواحی کوهستان دیلم و جرجان ضمیمه نمودیم و همچنین ختل را و خوارزم را از ماوراءالنهر بشمار آوردیم چه اینکه شهرهای خوارزم

۳۱- ایران در زمان ساسانیان ص ۱۲۲

۳۲- ناظر امور لشکر ایران همان ایران‌سپهبد بود (پاورقی صفحه ۱۲۸ ایران در زمان ساسانیان) این کلمه لقبی بوده که سردار لشکر را بدان می‌خواندند (پاورقی ص ۲۴ ایران در زمان ساسانیان) .

۳۳- رك: ایران در زمان ساسانیان ص ۱۵۹ .

آن طرف جیحون است) .

آنگاه ولایات مهم خراسان را به ترتیب ذیل نام میبرد: نیشابور، مرو، هرات، بلخ، و سپس اضافه میکند که در خراسان ولایات دیگر که از ولایات چهارگانه نامبرده کوچکتر است نیز می باشد. که از آنهاست: قوهستان، طوس، نسا، ایبورد، سرخس، اسفزار، بوشنج، بادغیس، گنج رستاق، مرو رود، جوزجان، غرج الشار، بامیان، طخارستان، زم، آمل. و اما خوارزم چون شهر مهم آن آن طرف جیحون است از شمار ماوراءالنهر قرار دادیم و نیشابور خود شامل کوره هائی است که چون در اعمال دیوانی جزو آن بشمار می رود جدا یاد کردیم^{۳۴} .

عین همین مطالب را ابن حوقل در «صورة الارض» نقل میکند (رك. ترجمه صورة الارض ص ۱۶۳) . فقط بین حدود خراسان و نام شهرها مطالبی بشرح ذیل درباره اداره ولایات خراسان اضافه می نماید :

« در ولایات خراسان، عمال و حکامی هستند و نیز هر يك صاحب برید و بندار (مأمور اخذ مالیات از بار و بنه) دارند. و همه این ولایات با نواحی ماوراءالنهر از آن صاحب خراسانست که از جانب سامانیان تعیین میشود. و همه آنها که سی و اند محل (ناحیه) اند در حکم يك عمل میباشند. خواروباری که حکمرانان آنجا بدست میآورند، وضع آنجا را نشان میدهد و همچنین مرتبه مردمان آن ناحیه را با آنکه جبایات آن اندکست، آشکار میکند. در هر عملی قاضی و بریدی و بنداری و صاحب معوتی است و بعلاوه در برخی از اعمال

۳۴- المسالك والممالك ص ۱۴۵ چاپ وزارة الثقافة للجمهورية العربية بتحقيق دکتر

محمد جابر عبدالعال الحسینی .

در ترجمه فارسی این قسمت کتاب (که تمامت آن بکوشش آقای ایرج افشار در تهران

بچاپ رسیده است) اشتباهاتی بود که بناچار از متن عربی به اختصار ترجمه نمودیم .

قاضیانی حاکم بر قاضی ناحیه و نیز صاحب خبران و بریدان و منهیانی (خبر- گذارانی) که اخبار را بصاحب ناحیه میرسانند و نیز مأمورین جایت اموال برای بندار بزرگ آن ولایت و یاران و امیران جز امیر کل خراسان وجود دارد و شرح اینها و بیان مقرری اینگونه اعمال پس از این خواهد آمد. همه این نواحی متعلق بصاحب خراسانست و امراء آنها در زیر فرمان اویند.

در «حدود العالم» مینویسد: ناحیت مشرق وی «خراسان» هندوستان است و جنوب وی بعضی از حدود خراسان است (کذا) و بعضی بیابان کرکس کوه. و مغرب وی گرگانت و حدود غور. و شمال وی رود جیحونست. و این ناحیتی است بزرگ با خواسته بسیار و نعمتی فراخ و نزدیک میانه آبادی جهانست و اندروی معدنهای زرست و سیم و گوهرهایی از کوه خیزد و از این ناحیت اسب خیزد و مردمان جنگی. و در ترکستانست. و از او جامه بسیار خیزد و زر و سیم. و پیروزه‌ها و داروها. و این ناحیتی است با هوای درست و مردمان با ترکیب قوی و تن درست و پادشاهی خراسان اندر قدیم جدا بودی و پادشاهی ماوراءالنهر جدا و اکنون هر دو یکیست ببخارا نشیند و از آل سامانست و از فرزندان بهرام چوبین‌اند و ایشان را ملک مشرق خوانند و اندر همه خراسان عمال او باشند و اندر حدهای خراسان پادشاهانند و ایشان را ملوک اطراف خوانند^{۳۵}.

آنگاه درباره حدود خراسان می‌نویسد: سخن اندر ناحیت حدود خراسان و شهرهای وی: ناحیتی است کی مشرق وی هندوستان است و جنوب وی بیابان سندست و بیابان کرمان، و مغرب وی حدود هریست و شمال وی حدود غرجستان و گوزگانان و تخارستان سپس اضافه می‌کند: سخن اندر ناحیت حدود خراسان و شهرهای وی.

ناحیتی است کی مشرق وی هندوستان است و جنوب وی حدود هریست .
و شمال وی حدود غرجستان است و گوزگانان و تخارستان .

مقدسی فصل مشبعی در فضائل خراسان و اهل آن سامان در کتاب خود آورده . آنگاه بدون اینکه حدود خراسان را تعیین کند مینویسد: ما خراسان را به ندولایت (کوره) و هشت ناحیه تقسیم کرده و بترتیب مقدار عوائد و بعد هر بلد را بیان میسازیم: اولین کوره از ناحیه جیحون، بلخ است و در مقدار نیشابور. و مهمترین و باقدر ترین ناحیه بوشنج است. بعد بادغیس و سپس غرجستان آنگاه مرورود و از آن پس طخارستان و بعد از اینها بترتیب بامیان و گنج رستاق و اسفزار .

و طوس و دوخواهرش^{۳۶} را خزانه های نیشابور قرار دادیم و سرخس را به تنهائی یاد کردیم چه امر آن مشکل بود .

از نام ولایاتی که مقدسی یاد کرده و ضمن مقایسه آنها با نوشته اسطخری و صاحب حدود العالم، میتوان تا حدی به حدود خراسان واقف گردید. چه در این کتاب بلخ و بوشنج و غرجستان از خراسان شمرده شده و همین گونه طخارستان (که در مشرق بلخ و مغرب جیحون واقع است^{۳۷}) بنا بر این حد شرقی خراسان معلوم میگردد. و حد شمالی از اینکه آخرین شهر مرزی را از ناحیه جیحون گرفته بدست میآید که همان جیحون است نه آنسوی جیحون (که بلاد هیطل نام نهاده) بنا بر این ماوراء النهر را از خراسان جدا میسازد، و قبلاً نیز^{۳۸} ضمن گزارش اقلیم مشرق می نویسد: مشرق را ابوزید به سه اقلیم تقسیم کرده است: خراسان، سجستان، ماوراء النهر. ولی

۳۶- ظاهراً مراد از آن نساء و ابیورد باشد چه در نسخه بدل آمده که طوس و

نسا و ابیورد را خزائن نیشابور قرار دادیم

۳۷- رك. احسن التقاسیم ص ۲۶۰ .

۳۷- مراد الاطلاع .

تمامی را يك اقليم قرار دادیم که فقط جیحون در بین فاصله است و هر جانی را بکسی که بنا نموده منسوب ساختیم. و هریک را علیحده وصف کردیم. این اقليم بسیار بزرگ است و ولایات آن زیاد می باشد. آنگاه میگوید: اگر اشکال کنند چرا مانند متعارف، خراسان و ماوراءالنهر را به دو اقليم تقسیم نمودی؟ گویم: نیز متعارف است که از آخر قومس «دامغان» تا طراز را خراسان مینامند. نمی بینی که آل سامان را ملوک خراسان می گفتند با آنکه محل سکونت آنان آنطرف است ... سپس مینویسد اگر اشکال کنند که چرا سجستان را از اقليم خراسان بحساب آوردی و با پیشوایان این علم خلاف کردی؟ گویم: این نیز متعارف مردم است که سجستان را از خراسان میدانند. و اگر ما سجستان را اقلیمی فرض کنیم، لازم است خوارزم را نیز اقلیمی بدانیم، چه آن سامان نیز بکثرت عمارت و شهرستانها بعلاوه اختلاف با دیگران در زبان و رسوم، ممتازند.

ابن رسته در کتاب نفیس خود (الاعلاق النفیسه) شرحی درباره شهرهای خراسان مینویسد و در آخر حکام خراسان را نام میبرد. گرچه وی نیز حدود خراسان را تعیین ننموده ولی سجستان و حتی کرمان در این میان بچشم میخورد چنانکه شهرهای آنسوی جیحون، بخارا و سمرقند و فرغانه و شاش را نیز در ضمن می بینیم.

بهر حال در حدود خراسان اسلامی سخن جغرافی نویسان پیشین مختلف است و این اختلاف ناشی از آنست که پس از فتح این ناحیه توسط سرداران اسلامی و همچنین پس از استقلال سلسله های ایرانی در این سامان، ماوراءالنهر غالباً جزء خراسان و زیر فرمان استاندار یا پادشاه این سرزمین اداره میشده است. چنانکه بیشتر سیستان که پس از اسلام بخشی مجزی بشمار میرفته غالباً تحت حکومت حکام خراسان بوده است. همینطور خوارزم، که زمانی جزو خراسان بشمار می آمد.

ولی ظاهراً شهرهای آنسوی جیحون و همچنین بلاد خوارزم و ولایت سیستان و بطریق اولی کرمان از خراسان محسوب نمیشود. منتهی چنانکه یاد کردیم طی ادوار گذشته گاهی جزو قلمرو حکومت خراسان بوده است چه از متقدمان یعقوبی و بلاذری، سجستان و کرمان را علیحده بحث نموده و ولات اسلامی آنجا را بازگو کرده اند و این خود دلیل روشنی است که سیستان و خراسان پس از گشایش بدست مسلمین از یکدیگر مجزا بوده است. منتهی گاهی در زمان خلفای اموی خاک خراسان بلکه کلیه نواحی شمالی و شرقی و غربی کشور ایران (که تمامی اهواز و فارس و کرمان و سجستان و بخشهای مفتوحه هندوستان و خراسان و ماوراءالنهر باشد) تحت فرمان والی بصره و گاهی کلیه نقاط مزبور بضمیمه سایر بخشهای ایران تحت فرمان والی کوفه و بصره (که احیاناً یکی بوده است) اداره میشده. چنانکه در زمان سلسله های مستقل از پادشاهان اسلامی، نوعاً خراسان و ماوراءالنهر و سیستان (و بخشهای دیگری که مورد بحث ما نیست) زیر فرمان یک پادشاه اداره میگردد است.

در «حدود العالم» مینویسد: و پادشاهی خراسان اندر قدیم جدا بودی و پادشاه ماوراءالنهر جدا و اکنون هردو یکی است و میر خراسان به بخارا نشیند و از آل سامانست ... و ایشان را ملک شرق خوانند و اندر همه خراسان عمل او باشند.

اکنون برای مزید فایده عین نوشته یاقوت را که خود مدتها در خراسان بوده است از کتاب نفیس معجم البلدان می آوریم. وی می نویسد: خراسان بلاد وسیعی است که اولین حد آن از سوی عراق آزاد واز مرکز جوین و بیهق است و آخر آن از طرف هند، طخارستان و غزنه و سجستان و کرمان میباشد. و این شهرها از خراسان محسوب نمیشود بلکه اطراف حدود خراسان است. و مشتمل بر شهرهای بزرگی است که از آنها نیشابور و هرات و مرو است که شهر اخیر مرکز خراسان میباشد و نیز از شهرهای آن بلخ و طالقان و نساء

و ابیورد و سرخس و شهرهای بین‌اینها که اینطرف نهر جیحون است .
 بعضی شهرهای خوارزم را در خراسان داخل کرده‌اند. چنانکه ماوراءالنهر
 را از خراسان شمرده‌اند ولی این چنین نیست .

سپس نام شهرهای خراسان را از قول بلاذری نقل میکند و چون بعضی
 شهرهای آن سوی جیحون را بلاذری ضمن خراسان آورده‌است، یاقوت بعنوان
 اعتراض گوید: صحیح در تحدید خراسان همانست که ما گفتیم و بلاذری این
 شهرها را از آنجهت یاد کرده که آنها ضمیمه حکومت والی خراسان است و
 اسم خراسان از این نظر، جامع آنهاست. اما ماوراءالنهر، همان بلاد هیاطله است
 که ولایتی مستقل است و همچنین سجستان که ولایتی است مستقل و بین آن و
 خراسان عملی نیست) .

ابوالفداء (متوفای ۷۳۲) که نیز از محققان این فن است مینویسد:^{۳۹}
 خراسان شهرهای زیادی است که اهل عراق آنرا از ری تا مطلع الشمس میدانند.
 و بعضی از کوهستان حلوان تا مطلع الشمس . و قول اول صحیح تر است .

آنگاه حدود خراسان را باین شرح ذکر میکند : از طرف مغرب بیابانی
 است که بین خراسان و گرگان واقع شده و از طرف جنوب محاط به بیابانی است که
 بین خراسان و فارس و دامغان واقع گردیده و از طرف مشرق بنواحی سجستان
 و بلاد هند محدود است و از سمت شمال بیاد ماوراءالنهر ...

در این تحدید سیستان را از خراسان بشمار نیاورده‌است ولی قهستان را از
 ولایات خراسان شمرده. لذا می‌بینیم در دائرةالمعارف اسلامی نسبت به حدود
 خراسان اسلامی بدون هیچ تردید، سیستان و ماوراءالنهر را خارج از آن سامان
 دانسته و این سخن را بقول مطلق به جغرافیایان عرب نسبت داده‌است. اکنون
 عبارت دائرةالمعارف :

جغرافیایانویسان عرب، ذکر کرده‌اند که دولت خراسان شرقاً به سجستان و هند و غرباً بصرای غز و گرگان و شمالاً به بلاد ماوراءالنهر و از جنوب به صحرای فارس و ولایت قومی محدود است. در این تحدید که نسبت به جغرافی نویسان عرب داده، سیستان، مرز شرقی خراسان بحساب آمده است.

حدود خراسان فعلی

آنچه گفتیم نسبت بخراسان در قرون اولیه اسلامی بوده. ولی پس از جنگ هرات بسال ۱۲۴۹ هـ ق خراسان به دو قسمت تجزیه شد قسمتی که در مغرب هریرود واقع بود جزء ایران و قسمت دیگر به افغانستان ضمیمه گردید. نیز در دوران قاجاریه بسال ۱۸۸۱ م قسمت شمال خراسان تا کنار جیحون، توسط روسیه تزاری ضمیمه آن کشور گردید و بدین ترتیب جمهوری ترکمنستان (بین دریای خزر و رود جیحون) بوسعت ۴۸۷۰۰ کیلومتر مربع از خراسان جدا شد.^{۴۰} در همان زمان دو بخش دیگر که گرچه جزء خراسان نبود ولی بیشتر تحت حکومت والی خراسان اداره میشد، نیز از خراسان منفصل گردید. از این دو بخش که ترکستان روس باشد بعداً دو جمهوری ازبکستان و تاجیکستان از جماهیر شوروی تشکیل یافت.

در دائرةالمعارف مصاحب مینویسد: ایالت خراسان ایران در تشکیلاتِ اداریِ اواخر دوره قاجاریه، فقط کمتر از نیمی از ولایت خراسان قدیم را دربر داشته است و باقی این ولایت در افغانستان کنونی و خاک شوروی واقع است.

ایالت خراسان (یعنی خراسان واقع در غرب هریرود، محدود بحدود زیر است: شمال: ماوراءالنهر و قسمتهائی که از آن جدا شده است. مشرق: عراق عجم و استرآباد (طول آن از شمال بجنوب ۸۰۰ و از مشرق بمغرب ۴۸۰ کیلومتر میباشد یعنی بزرگتر از کشور انگلستان). در مغرب خراسان کویر نمک و در جنوب

کویر لوت واقع است^{۴۱}.

ایران تا قبل از مشروطیت، تقسیمات کشوری معینی نداشت. پس از برقراری حکومت مشروطه مطابق قوانین مصوبه، نخست کشور به چهار ایالت و چندین ولایت تقسیم گردید و سپس در سال ۱۳۱۶ کشور به ده استان و ۴۹ شهرستان منقسم شد. ولی بعد از شهریور ۱۳۲۰ استانهای ده گانه به ۱۳ استان و دو فرمانداری کل و مجموعاً ۳۰ شهرستان تقسیم گردید. مطابق تقسیمات مزبور، هر استان یا فرمانداری کل، شامل چند شهرستان و هر شهرستان شامل چند بخش و هر بخش شامل چند دهستان و هر دهستان شامل چند ده میباشد (جغرافی سال دوم دبیرستان).

خراسان در این تقسیمات، استان نهم را تشکیل میدهد.

استان خراسان در مشرق ایران قرار دارد و از شمال به روسیه شوروی و از مشرق به افغانستان و از جنوب به سیستان و کرمان (= استانهای ۱۱ و ۱۰) و از مغرب به کویر (واقع در استان ۱۰) متصل و شامل شهرستانها و بخشهای ذیل میباشد:

شهرستانها	بخشها
۱- مشهد	حومه، فریمان، احمدآباد، اردکان، چناران، اردکان، سرخس
۲- گناباد	حومه، بجستان
۳- بیرجند	حومه، درمیان، قائنات، خوسف، نهبندان
۴- کاشمر	حومه، کودسرخ، خلیلآباد، برداسکن
۵- قوچان	حومه، شیروان، باجگیران
۶- سبزوار	حومه، جغتای داورزن، شش نمد، بام، صفیآباد
۷- تربت حیدریه	حومه، جاجرم، اسفراین، مانه
۸- نیشابور	
۹- دره گز	محمدآباد، لطفآباد، نوخندان، کلات، چاپشلو
۱۰- فردوس	طبس، بشرویه، سراپان
۱۱- بجنورد	حومه، اسفراین، مانه، جاجرم
۱۲- تربت جام	حومه، باخرز، زورآباد، جنتآباد

۴۱- جغرافیای کیهان. لغتنامه دهخدا. دائرة المعارف مصاحب (ذیل کلمه خراسان)

گرچه ما فعلاً در جغرافیای طبیعی و اقتصادی خراسان سخنی نداریم و آنچه راجع به حدود خراسان از سخن جغرافیا نویسان باز گفتیم از لحاظ زمینه برای روشن شدن وضع سیاسی این سامان بود. ولی ناچار بهمین منظور لازم است حد شمالی که جیحونست باز گو کنیم.

گرچه سرچشمه جیحون و مجرای بخش علیای آن، تفاوتی ننموده است ولی با تغییر مسیر بستر قسمت سفلی (که در ادوار پیشین انجام شده است) قهراً حدود خراسان هم مختلف میشود.

رودخانه جیحون یا (آمودریا) که (اکسوس) نامیده میشده است، در حدود ۲۵۴۰ کیلومتر طول داشته است.^{۴۲}

این رودخانه از هندوکش سرچشمه گرفته و در حد نهائی بدریاچه آرال سرازیر می شود. مسیر رودخانه جیحون در ابتدای آن بسیار تنگ است ولی متدرجاً وسیع گردیده و در بعضی نقاط، عرض آن از یک کیلومتر تجاوز نموده و عمق آن بالغ بر ۴ الی ۵ متر میشود و قسمتهای بالای این رودخانه بعلت عبور از محل های کوهستانی، دارای آبشارهای متعددی میباشد ... شعباتی که از طرف فلات پامیر و هندوکش سرچشمه گرفته و برودخانه جیحون میریزند عبارتند از: رودخانه بدخشان، رودخانه پامیر، رودخانه آق سرای، نهر خلم که از سایر شعبات مهم تر میباشد^{۴۳} از آبریزهای عمده آن رودخانه مرغاب ورود و خشاب است.^{۴۴}

در این زمان رود جیحون بترتیب، مرز بین تاجیکستان و شمال شرقی افغانستان را تشکیل میدهد و سپس از شمال ترکمنستان و مغرب ازبکستان گذشته

۴۲- دائرة المعارف مصاحب (ذیل کلمه آمودریا) .

۴۳- افغانستان تألیف آقای عبدالمظیم ولیان ص ۲۷

۴۴- حدود العالم ص ۸۸، چاپ دانشگاه بکوشش دکتر ستوده .

به دریاچه آرال (بحیره خوارزم = دریاچه خوارزم) میریزد ولی سابقاً تمام یاقسمتی از جیحون بدریای خزر (بحیره قزوین = دریای مازندران) میریخته است. راجع بتغییر مجرا و مصب جیحون از بحر خزر بدریاچه آرال در دائرة المعارف الاسلامیه^{۴۵} مقال مفصلی آمده است و خلاصه آن اینست که با احتمال قوی در دوران باستانی این تغیر، حاصل شده است و پس از حمله مغول (که در قرن هفتم صورت گرفت) باز مجرای جیحون یا قسمتی از آن، بطرف دریای مازندران منحرف گردیده است و این وضع تا حدود قرن دهم ادامه داشته است^{۴۶}.

در کتاب اطلس تاریخ اسلامی ضمن نقشه جهان اسلام در قرن های ۸ و ۹ و ۱۰ هجری این تغیر مجرا مشخص شده.

شهرهای خراسان :

برای شناختن حدود خراسان، مناسب است شهرهای خراسان را باجمال نیز نام ببریم. گزارش مزبور از سه کتاب جغرافی قدیمی که از سایر کتب این موضوع، بیشتر و مشروح تر شهرهای خراسان را آورده است، تهیه شده. یکی از این سه کتاب، «حدود العالم» است که فقط بنام شهرها اکتفا نموده، بدون اینکه ذکری از موقعیت جغرافیائی آنها کرده باشد. و دو کتاب دیگر، یکی «المسالك والممالك اسطخری» است و دیگری «صورة الارض ابن حوقل» و چون نوشته «صورة الارض»، در واقع رونویس از «اسطخری» است، نتیجه میگیریم که از اوائل قرن چهارم بعد، شهرهای خراسان همانهاست که در «حدود العالم» و

۴۵- ج ۷ ذیل کلمه جیحون.

۴۶- قسمت اول این احتمال (یعنی تغیر مجرای جیحون قبل از اسلام) در دائرة المعارف مصاحب نیز بازگو شده است و شادروان سعید نفیسی این موضوع را شفاهاً به ضرس قاطع اظهار میداشت.

«مسالك اسطخری» آمده است. منتهی شهرهای مزبور در دوران حکومت‌های مختلف و نیز بر اثر حوادثی از قبیل زلزله (که چندنوبت نیشابور را ویران ساخت) و چون هجوم ترکان غز بخراسان (که در زمان سنجر بوقوع پیوست و شهرهایی از قبیل بلخ توسط آنان ویران گشت)، تغییر محل میداده و یا بزرگ و کوچک میشده است. ولی ظاهراً هیچیک از شهرهای مزبور تا اوایل قرن هفتم (۶۱۶ هـ) که حمله مغول باین سرزمین شروع شد، همچنین بجا بوده است. چه اینکه در کتب جغرافی که اندکی قبل از این حادثه نوشته شده از قبیل کتاب بسیار نفیس «معجم البلدان» یاقوت حموی، نام این شهرها با شرح و تفصیل ذکر شده است منتهی پس از سرازیر شدن این سیل توحش، بسیاری از آبادیهای خراسان برای همیشه از نقشه این سرزمین محو گردید که از این شهرها فاریاب، انبار، فوشنج (نزدیک هرات)، فیروزکوه (پایتخت غوریان)، نسا (پایتخت قدیم پارتها و زادگاه نسائی صاحب کتاب السنن) و غیره است. نیز بعضی شهرها تغییر نام داده است، چون آمل که اکنون به «چهارجوی» معروف است.

شهرهایی که در «حدود العالم» از خراسان نام برده شده بدین قرار است :

- ۱- نیشابور ۲- سبزوار ۳- خسروگرد ۴- بهمن آباد و مزینان ۵- آزادوار ۶- جاجرم ۷- سبراین «اسفراین» ۸- جرمگان و سیبینگان، خوجان، راوینی (از حد نیشابور) ۹- نساء ۱۰- باورد ۱۱- طوس (ناحیتی است و اندر وی شهرکهاست چون طوران و نوقان...) ۱۲- میهنه ۱۳- ترشیز و کندر، ۱۴- بنابدوتون و کری (در حدود قهستان و نیشابور) قاین ۱۵- طبسین ۱۶- کری (کذا) ۱۷- طبس مسینان ۱۸- خورو خسب ۱۹- پوژگان و خایمند و سنگان و سلومدوزوزن (از حدود نیشابور) ۲۰- هری «هرات» ۲۱- بوشنگ ۲۲- نوژگان ۲۳- فرگرد ۲۴- باد غیس (که حدود سیحد ده دارد) ۲۵- کاتون ۲۶- خجستان (نام ناحیه است)

۲۷- کوه سیم ۲۸- مالن ۲۹- اسبزار (واو را چهار شهر است) ۳۰- سرخس ۳۱- بون (که مرکز گنج روستاست) ۳۲- کیف ۳۳- بغشور ۳۴- کרוخ ۳۵- شورمین (از عمل هرات) ۳۶- غرجستان (ناحیتی است) ۳۷- دزه ۳۸- مرو (ظ: مرورود) ۳۹- دژ احنف ۴۰- پرکدر ۴۱- کیرنک ۴۲- مرو ۴۳- شنک عبادی ۴۴- دندانقان ۴۵- کشمیهن (از اعمال مرو) ۴۶- گوزگانان (ناحیتی است حدود بلخ) ۴۷- ربوشاران (ناحیتی است از غرجستان) ۴۸- درمشان ۴۹- تمران و تمازان (دو ناحیت است) ۵۰- ساروان ۵۱- مانشان (ناحیت است) ۵۲- طالقان (بر سرحد گوزگانست) ۵۳- جهودان (مستقر ملک گوزگان) ۵۴- باریاب (= پاریاب فاریاب) ۵۵- نریان ۵۶- کرروان (جای سابق ملک گوزگان) ۵۷- کندرم ۵۸- انبیر (قصبه گوزگانان) ۵۹- کلار ۶۰- اشبورقان ۶۱- اتتخذ ۶۲- سان ۶۳- رباط کروان (سرحد گوزگانان) ۶۴- سنک بن ۶۵- از یو (از عمل گوزگانان) ۶۶- حوش ۶۷- بلخ ۶۸- خلم (میان بلخ و تخارستان) ۶۹- تخارستان (ناحیت است) ۷۰- سمنگان ۷۱- سکا کند ۷۲- بغلان ۷۳- ولوالج ۷۴- سکیمشت (ناحیتی است) ۷۵- طایقان ۷۶- اندراب ۷۷- بامیان ۷۸- پنجهیر و جاریانه (اندر حدود هندوستان) ۷۹- مدرموتی (از حدود اندراب^{۴۷}) .

اسطخری شهرستانهای خراسان را بدین شرح ذکر میکند: نیشابور، مرو، هرات، بلخ، قوهستان، طوس، نسا، ایبورد، سرخس، اسفزار، بوشنج، بادغیس، گنج رستاق، مرورود، جوزجان، غرج الشار، بامیان، طخارستان، زم، آمل .
آنگاه ضمن تشریح شهرستانهای مزبور، شهرهای تابعه هریک را نام می برد و توضیحاتی درباره اغلب آنها یاد میکند که ما فقط بذکر نام شهر

(بدون ذکر توضیحات) میپردازیم :

نیشابور: بوزجان. مالن (معروف بکواخرز) ، جایمند (در صورة الارض :
خایمند). سلومك: سنگان، زوزن، كندر، خان زوان، آزادوار، خسروگرد، بهمناباد
مزینان، سبزوار (=سبزوار)، دیواره ، مهرجان، اسفرائن، خوجان (=قوچان)
رزيله (در صورة الارض: ریوند) .

طوس: راذكان، طابران (در صورة الارض: طبران)، بزديغره (در صورة
الارض: ترغوذ) كه همان طرقيبه است ، نوقان .
مرو: كشميهن، هرمزفره، سنج ، جیرنج، دندانقان، قرینین، باشان، خرق،
سولقان .

هرات: مالن، خيسار، استرييان، اوفه، ماراباذ، باشان، كروخ، خشت .
اسفزار: (اسم ولايت است) ادرسكر (در صورة الارض: ادرسكن). گواران
گوشك، گواشان.
بوشنج (=بوشنگ): خرگرد. فرگرد. كوسوى (در صورة الارض نيامده)
كره .

بادغيس: جبل الفضه، كوفه (در صورة الارض: كوه)، كوغبناذ، بشت (=
بست بضم باء) جاذوى، كابرون، كالودن، دهستان .
گنج رسناق (نام ولايت است): بين، كيف، بغشور .
مرو رود: قصر احنف ، دزه .
طالقان - فارياب .

جورجان (اسم ولايت است): يهوديه، شورقان (=شاپورگان) .
انخذ (در صورة الارض: اندخود، كه همان اندخذ يا اندخذ باشد و نام
روستا است): اشترج، كنددرم (در صورة الارض: كندرم)، انبار، سان .
غور (=غرج الشار): بشين، شورمين .

سرخس، نساء، فراوه .

قوهستان (= قهستان) (اسم ولایت است): قاین، نیابذ (= گناباد) . طبسین
(که معروف بکری و خوراست) (در صورة الارض: خور، خست) . طبس مسینان .
بلخ: که از مضافات آن است: طخیرستان (= طخارستان) ، ختل، بنجهیر ،
بدخشان، بامیان .

شهرهای طخیرستان: خلم، سمنجان (= سمنگان)، بغلان، سکل کند، وردالیز
آرهن، راون، طایقان، سکیمشت، روب (در صورة الارض: روا) ، سرای عاصم ،
خست (در صورة الارض: خسب)، اندرآب، ندر، کاه (در صورة الارض: که) .
شهرهای ختل (که در ماوراءالنهر است): هلاورد، لاو کند، کاربنک (در
صورة الارض: کاومک) تملیات، هلیک ، سکندره ، منک ، اندیجاراغ، فارغر ،
رستاق بنک .

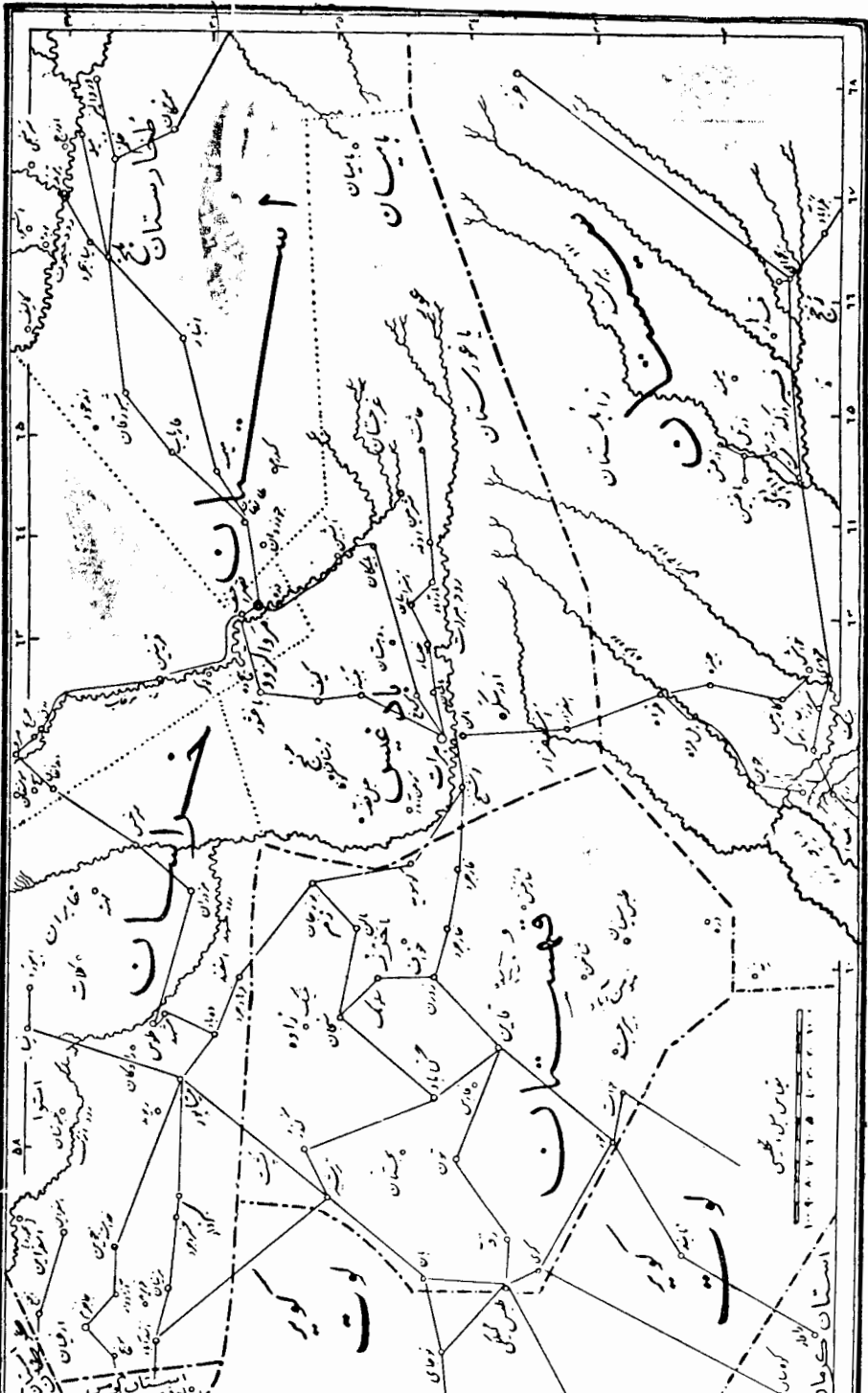
شهرهای بامیان: بسغور (در صورة الارض: بغشور) فند (در صورة الارض
قند)، سکاوند، کابل، لجرا (در صورة الارض: بخرا)، فروان، غزنه، بنجهیر .
بدخشان (اقلیمی است و روستاها دارد) .

زم - سرخس .

مرکز خراسان :

لسترنج مینویسد: ایالت خراسان در دوره اعراب یعنی در قرون وسطی به
چهار قسمت یعنی چهار ربع تقسیم میگردد و هر ربعی بنام یکی از چهار شهر
بزرگی که در زمانهای مختلف کرسی آن ربع یا کرسی تمام ایالت واقع گردیده
(و عبارت بودند از نیشابور و مرو و هرات و بلخ)، خوانده میشد^{۴۸} .

نقشه خراسان و قسمتی از سیستان نقل از جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی لسترنج



آنگاه اضافه میکند پس از فتوحات اول اسلامی، کرسی ایالت خراسان «مرو و بلخ» بوده ولی بعدها امرای سلسله طاهریان، مرکز فرمانروائی خود را به ناحیه باختر برده «نیشابور» را که شهر مهمی در غربی‌ترین قسمتهای چهارگانه بوده، مرکز امارت خویش قرار دادند (.....).

بلاذری (در فتوح البلدان) و ابن‌فقیه (در البلدان) و گردیزی (در زین الاخبار) ارباع خراسان را نام می‌برند و سپس جغرافیایان بعدی به تبعیت آنان، ارباع ایالت خراسان را چنانکه لسترنج نوشته ذکر کرده‌اند.

تقسیم خراسان به چهار ربع، ظاهراً قبل از تسلط مسلمین بر این ناحیه بوده‌است. گردیزی مینویسد: اما امرای خراسان: اندر قدیم رسم دیگرگون بوده از روزگار افریدون تا گام اردشیر بابکان، همه جهان را یکی سپاه سالار بودی و چون اردشیر بیامد، جهان را چهار سپاه سالار یکی «خراسان» را و دیگر «مغرب»، سوم «نیمروز»، چهارم «آذربایجان» و مر خراسان را چهار مرزبان کرد. یکی مرزبان «مرو شاهگان»، دوم مرزبان «بلخ و طخارستان»، سوم مرزبان «ماوراءالنهر»، چهارم مرزبان «هرات و پوشنگ و بادغیس». و چون مسلمانان پادشاهی عجم بگرفتند و خراسان مسلمانان را بگشت. آنهمه رسم‌های مغان برانداخته شد...).

چنانکه می‌بینیم گردیزی (که مردی محقق است) ارباع خراسان را مربوط بدوره ساسانیان میداند که پس از اسلام این وضع بهم خورده‌است. بنا براین سخن لسترنج که تقسیم خراسان را چهار ربع (بضم راء، یعنی یک‌بخش از چهار قسمت. نه بفتح راء چنانکه بعضی گمان کرده‌اند. چه اینکه ربع بفتح راء بمعنی خانه و آثار خرابه دیار است نه بمعنی استان و بخش) در زمان اعراب میداند ظاهراً صحیح نباشد. علاوه که در ادوار مختلف حکومت خراسان، چه استقلالاً و چه بعنوان تابعیت و امارت از ناحیه خلفاء، «بلخ» مرکز ایالت

خراسان نبوده است. گرچه بلخ، پس از تسلط مسلمین نیز اهمیت داشته است و معروف به «ام البلاد و قبة الاسلام» بوده، حتی یعقوبی مینویسد: شهر بزرگتر خراسانست و پادشاه خراسان «شاه طرخانی» در آنجا تنزیل داشت و این شهری است با عظمت که بر آن دو باره است...^{۴۹}. ولی پیداست که عظمت بلخ یادگار دوران قبل از اسلام بوده است چه اینکه بلخ، پایتخت نخستین امیرنشین آریائی باکتریان و جایگاه معبد «نوبهار»^{۵۰} و مهد دین زردشت، پیغمبر ایرانی بوده است^{۵۱} و بقول یعقوبی: شاه خراسان (شاه طرخان) در آنجا منزل داشته است. اما سده ربع دیگر خراسان (مرو، نیشابور و هرات) مانند دوران باستان، پس از اسلام نیز بترتیب مرکز حکومت خراسان قرار گرفت چنانکه بیشتر استانداران خراسان که از طرف خلفای راشدین و امویان گسیل میشدند مرو را مرکز قرار میدادند.

ابومسلم خراسانی نیز پس از برانداختن خاندان اموی و واگذاری حکومت خراسان به وی، مرو را مقر امارت خویش ساخت. ولی از زمان مأمون که در آغاز، عنوان استانداری خراسان و سپس خلافت اسلامی داشت، «مرو» رسماً دارالاماره گردید و پس از وی، استاندارانی که از طرف عباسیان بخراسان میآمدند در مرو اقامت مینمودند.

یعقوبی مینویسد: مرو، مهمترین استانهای خراسانست و حاتم بن نعمان باهلی از طرف عبدالله بن عامر در خلافت عثمان آن را فتح کرد و گفته میشود که احنف بن قیس در فتح آن که در سال ۳۱ روی داد حضور داشت و مردم آنجا

۴۹- البلدان ترجمه مرحوم آیتی

۵۰- وصف نوبهار را در سرفهینهای خلافت شرقی ملاحظه فرمائید ص ۴۶.

۵۱- دانشمندان خراسان ص ۴۴. و شاهنامه فردوسی.

آشرافی از دهقانان عجم‌اند و نیز قومی از عربِ قبایل «ازد و تمیم و جز اینان» در آن سکونت دارند و والیانِ خراسان در اینجا منزل میکردند و نخستین کسی که در آن فرودآمد مأمون بود و سپس کسانی که بعدها حکومتِ خراسان یافتند. تا آنکه عبدالله طاهر در «نیشابور» منزل گزید.^{۵۲}

پس از روی کار آمدن سلجوقیان، مرو، دوباره مرکزیت یافت. ملک‌شاه باروئی بر گرد آن کشید ولی سلطان سنجر «بخارا» را پایتخت خویش قرار داد و پس از وی پایتخت ممالک ایران (غیر از کرمان که سلاجقه کرمان آنجا را اداره میکردند) به اصفهان منتقل گردید.

نیشابور: چنانکه در نوشته یعقوبی دیدیم عبدالله طاهر مرکز ایالت خراسان را از «مرو» به نیشابور انتقال داد.

لسرنج مینویسد: در اوائل دولت اسلام نیشابور به «ابرشهر» نیز معروف بوده و بهمین نام، در سکه‌هایی که خلفای اموی و عباسی در آن شهر ضرب کرده‌اند یاد شده است.

مقدسی و بعضی از مورخان، آنرا (ایران‌شهر) نیز ضبط کرده‌اند ولی گویا این نام فقط عنوان دولتی یا عنوان رسمی و افتخاری آن شهر بوده است.

عبدالله بن طاهر بن حسین خزاعی که سپهسالار مأمون بود، از طرف وی سرلشگری سپاه خراسان را در جنگ با برادرش امین داشت و این مأموریت را بخوبی انجام داد چنانکه بر سپاه بغداد به سرداری علی بن عیسی بن ماهان در «ری» پیروز شد و لشکر دوم امین را در «همدان» از پا درآورد و بالاخره پس از شکست لشکر سوم امین، بغداد را محاصره نموده و سرانجام با کمک سردار دیگر مأمون (هرثمه) مرکز خلافت را فتح و امین را مقتول ساخت.

(محرم ۱۹۷ هـ).

مأمون پیاس این خدمت بزرگ و سایر خدمات طاهر، حکومت «خراسان و ماوراءالنهر» را به وی واگذار کرد. طاهر نیز بعلی ترجیح داد نیشابور، مرکز خراسان باشد و بنای عجیب شادیاخ را ساخت و سپس منار معروف را بنا کرد.

شادیاخ، شهری است در نیشابور که در قدیم «بستان عبدالله طاهر» بوده است. عبدالله چون به نیشابور آمد در شهر منزل گزید و سپاهیان هم در منازل شهر فرود آمدند و چون از تعدی سپاهیان خود بر مردم خبریافت^{۵۳}، قصری در «شادیاخ» بنا کرد و در میان سپاهیان خود ندا درداد که هر کس در نیشابور بخوابد مال و خوشی حلال است و سپاهیان را فرمود تا پیرامون قصرش برای خود خانه سازند. «شادیاخ» معمور گشت و به شهر متصل شد و محله ای بزرگ از شهر بحساب می آمد. بعدها بقیه شهر ویران گشت و اکنون نیشابور همان است که مانده^{۵۴}.

مستوفی انتقال مقر امارت را از مرو به نیشابور توسط صفاریان مینویسد^{۵۵} ولی چنانکه دیدیم قبل از صفاریان، طاهریان نیشابور را مرکز حکمرانی قرار داده بودند.

۵۳- تفصیل این اجمال را یاقوت در معجم البلدان آورده است و ترجمه آن در کتاب حجة الحق ص ۴۵ آمده.

۵۴- مراد اطلاع و ترجمه این قسمت توسط مرحوم آیتی در پاورقی البلدان ص ۵۴

۵۵- دارالاماره خراسان از عهد اکسره تا آخر عهد طاهریان در بلخ و مرو بودی و چون دولت به بنی لیث رسید عمرو بن لیث در نیشابور دارالامارت ساخت و نیشابور دارالملک خراسان شد. نهة القلوب ص ۱۸۲.

ابن حوقل مینویسد: دارالاماره خراسان در روزگار گذشته تا زمان طاهریان در «مرو و بلخ» بود ولی طاهریان آن راه نیشابور منتقل کردند).

این شهر در هنگام اقامت ایشان آباد و بزرگ و بسیار مال شد تا آنجا که نویسندگان و ادیبان و دانشمندان و فقیهان بدانجا آمدند و عالمان بسیار و فقیهانی معروف و عالیقدر از آن شهر برخاستند.^{۵۶}

پس از روی کار آمدن یعقوب لیث (سر سلسله صفاریان) و قبضه کردن خراسان، نیشابور همچنین بمرکزیت خود باقی ماند. عمرو نیشابور را که آباد بود، آبادان تر ساخت و دارالاماره آنجا را بنا نمود^{۵۷} و مسجد جامع آن شهر را که در عظمت بی مانند بوده است ساختمان کرد.

یاقوت شرح مبسوطی از کیفیت این بنا نقل نموده است که لسترنج خلاصه آنرا در «جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی» آورده است.^{۵۸}

این شهر، در قرن چهارم و پنجم مهمترین شهرهای خراسان بلکه ایران بوده است. چنانکه ناصر خسرو آنرا با قاهره، پایتخت و مرکز خلفای فاطمی مصر (که شرح عظمت آن هفتاد من کاغذ شود) برابر میدانند و میگوید: تا مکه معاملات بازرگانان با مسکوک طالای نیشابور میشد.^{۵۹}

لسترنج مینویسد: مساحت نیشابور در قرن چهارم یکفرسخ در یکفرسخ بود و دارای شهر و قهندز و حومه (= ربض) بود.^{۶۰}

۵۶- ترجمه صورة الارض ص ۱۶۹.

۵۷- المسالك اسطخری ص ۱۴۶.

۵۸- رك: معجم البلدان ذیل كلمه (نیشابور)، سرزمینهای خلافت شرقی ص ۴۴۱.

۵۹- سفرنامه ناصر خسرو، دانشمندان خراسان.

۶۰- سرزمینهای خلافت شرقی ص ۴۰۹.

نیشابور، علاوه بر بزرگی و آبادی، از لحاظ فرهنگ و مرکزیت علمی و وفور علماء، بسیار اهمیت داشته‌است و این معنی با مراجعه تاریخ نیشابور حاکم (در گذشته سال ۴۰۵ هجری) بخوبی آشکار میگردد^{۶۱}.

پس از روی کار آمدن سامانیان، دارالملک، بخارا انتقال یافت، ولی مرکز استانداری خراسان که در دست آل سیمجور و حسام‌الدوله تاش وفاق، میگردید همچنان نیشابور بود. منتهی گاهی مرو و هرات، امیرانی مستقل داشت چنانکه در یکرمان تاش را، حکومت نیشابور بود. و فائق را بلخ و ابوعلی سیمجور را هرات. و این زمانی بود که تاش سپهسالاری خراسان را نیز داشته‌است و بهمین سبب نیشابور و مضافات، بوی قرار گرفت و آنگاه که وی از این سمت معزول گردید نیشابور نیز به ابوعلی سیمجور تعلق یافت^{۶۲}.

سیمجوریان که در دستگاه سامانیان مقامات عالی داشتند، مدتها سپهسالار خراسان (امیرالجیوش) و استاندار قهستان و نیشابور و مضافات بودند. این خاندان، منسوب‌اند به احمد بن سیمجور دوات‌دار که ظاهراً در آغاز از خدام اسماعیل بن احمد سامانی بود، بعد ابراهیم سیمجور از این خاندان، امارت خراسان یافت و پس از او پسرش ابوالحسن و نواده‌اش ابوعلی هریک مدتی سپهسالار بودند و نزدیک به هشتاد سال بر خراسان فرمانروائی کردند^{۶۳}.

در سال ۳۸۴ هـ بر اثر عصیان ابوعلی سیمجور، سبکتکین و فرزندش

۶۱- متأسفانه اصل تاریخ نیشابور حاکم (که نزد همگان مقبولیت داشته‌است) در دست نیست. ولی اختصاری از آن بهارسی (که بعدها صورت یافته و نسخه آن در ترکیه، تا چندی پیش باقی بود) توسط آقای بهمن کریمی در تهران انتشار یافته که مثنی نمونه از خرواراست.

۶۲- رک. جامع‌التواریخ رشیدی.

۶۳- دائرةالمعارف مصاحب.

محمود (غزنوی) بدرخواست نوح بن منصور سامانی با سیمجور مصاف دادند و پس از پیروزی بروی و همدستانش، محمود از طرف پادشاه سامانی امارت خراسان یافت و نیشابور را مقر خویش ساخت و بر این سمت تا سال ۳۸۷ که پدرش وفات کرد باقی بود سبکتکین در غیاب محمود پسر کوچکتر خود، اسماعیل را جانشین ساخته بود، محمود که این خبر شنید از نیشابور بقصد وی شتافت و چون کار بصلح راست نیامد، پس از جنگ سختی او را مغلوب ساخت و از این زمان بنام سلطان محمود بر بیشتر خراسان (که بخشی از آنرا در اختیار داشت) و سایر قلمرو حکومت سبکتکین، فرمانروا گشت. و اندکی بعد بقایای سلسله صفاری و همچنین سامانیان را که ضعیف شده بودند برانداخت و خود باستقلال بر خراسان و سایر بلاد مفتوحه سلطنت نمود.

در زمان غزنویان با آنکه مقر سلطنت شهر غزنه یا غزنین بود و نوعاً برای شهرهای خراسان فرماندارهای جداگانه‌ای فرستاده میشد، باز هم اهمیت نیشابور و مرکزیت علمی آن محفوظ ماند.

د راواخر عهد غزنویان، غوریان که مردمی از افغان بودند و با غزنویان وصلت کرده و از جانب آنان حکومت «فیروزکوه و بامیان» را داشتند از ضعف غزنویان استفاده کرده قلمرو آنان را که بقسمتی از افغانستان محدود گردیده و اخیراً بدست ترکمانان غز افتاده بود تصرف کردند و در سال ۵۷۱ هرات را نیز ضمیمه متصرفات خویش ساختند.^{۶۴}

امرای غور از نیمه قرن ششم تا سال ۶۱۲ ه که خوارزمشاه بساط حکومت آنها را درهم پیچید در قلمروی که از هرات تا اواخر هندوستان بسط یافته بود، باستقلال سلطنت کردند و حتی پس از خوارزمشاه چند سالی عنوان سلطنت داشتند تا فتنه مغول، که یکباره شیرازه دولت آنان را از بین گسیخت. از آن پس

نیز غلامان و عمال آنها مدت مدیدی یعنی تا سال ۹۶۲ هـ. بر دهلی و بعضی شهرهای هندوستان حکومت داشتند.

هنگامی که هرات جزو قلمرو غوریان محسوب میشد، این شهر تقریباً مرکز خراسان گردیده بود و پهلوی به نیشابور میزد.

لسترنج مینویسد: در حین حکومت ملکان غور در هرات دوازده هزار دکان آبادان بوده و شش هزار حمام و کاروانسرا و طاحونه و سیصد و پنجاه و نه مدرسه و خانقاه و آتشخانه و چهارصد و چهل و چهار هزار خانه مردم‌نشین^{۶۵} و مسجد جامع هرات از آثار غیاث‌الدین غوری است.

امام فخر رازی که در زمان بهاء‌الدین غوری میزیست رساله بهائیه را برای این پادشاه نوشته است.

در دوران سلاجقه که جای غزنویان را گرفتند، مرکزیت خراسان بیشتر متوجه مرو بوده است. ولی نیشابور نیز اهمیت خود را از دست نداده بود.

سلاجقه بزرگ، در آغاز، مرو را پایتخت خود قرار دادند. نخستین بار جفری بیک مقررسلطنت را بدانجابد و سپس نبیره اش سلطان ملک‌شاه مرو را بارو کشید، دورش دوازده هزار و سیصد گام^{۶۶}.

این شهر که قبلاً رو به ویرانی رفته بود، در زمان سلجوقیان وسعت یافت و براهمیت آن افزوده شد.

سلطان سنجر سلجوقی آخرین پادشاه آن سلسله (در تیره سلاجقه اصلی یا سلاجقه بزرگ) بسال ۵۵۲ هـ در آنجا بخاک سپرده شد^{۶۷}.

مرو در تمام دوران سلاجقه پایتخت این سلسله نبوده است چه اینکه پس از گسترش حوزه سلطنت آنان هنگامی که طغرل نیشابور را متصرف شد آن شهر را

۶۵- سرزمینهای خلافت شرقی ص ۴۳۵

۶۷- راحة الصدور راوندی .

۶۶- نزهة القلوب مستوفی ص ۱۹۳ .

پایتخت خود ساخت. و چون سال ۴۴۲ هـ اصفهان را از علاءالدوله گرفت آنجا را پایتخت قرار داد و نوعاً بری هریک از شهرهای خراسان و دیگر استانها فرمانداری گسیل میداشت.

این وضع پس از روی کار آمدن خوارزمشاهیان نیز ادامه یافت با این فرق که پایتخت، در جرجانیة خوارزم (کناردریاچه آرال) واقع شده بود. باضافه که قهستان هم برای مدتی در دست حکام اسماعیلی مذهب (ملاحده) قرار داشت که از آنجمله ناصرالدین محتشم است که **خواجۀ طوسی** کتاب «اخلاق ناصری» را بنام وی نوشت. ولی چنانکه میدانیم این تیره توسط **هلاکو** نابود گشتند.

پس از حمله مغول و خرابی خراسان، در واقع مرکزی برای این شهرهای خرابه که باز سروصورتی بخود میگرفت، نبود و در حمله مجدد تاتار توسط **هلاکو خان** و چندی بعد، در یورش تیمور، وضع رقت بار این سامان که هر بار تجدید میشد بهمان بی سروسامانی و **ملوک الطوائفی** برگشت چه اینکه تیمور سمرقند را پایتخت خویش قرار داد و شهرهای خراسان بیشتر در دست احفاد وی اداره میشد.

منتهی قبل از تسخیر ایران توسط تیمور، سربداران از سبزووار برخاسته و حدود نیم قرن بر قسمتی از خراسان حکومت کردند و در این فاصله دوازده امیر بریاست رسیدند تا سرانجام در سال ۷۸۳ هـ بدست تیمور منقرض گردیدند. در دوران این سلسله بود، که سبزووار و نیشابور از نو رونق یافت.^{۶۸} قدری پیش تر از سربداران، تیره ای از نژاد غور نیز بنام امرای کرت بر هرات و بخشی از خراسان تسلط یافتند (از سال ۶۴۳ تا ۷۹۱) در دوران این سلسله نیز هرات دوباره آبادان گشت و در واقع مرکز خراسان شرقی گردید.

ولی در سال ۷۸۳ هـ این شهر بدست امیر تیمور افتاد، منتهی تا سال ۷۹۱ هـ باز توسط این تیره، تحت حکومت تیمور اداره میشد که سرانجام جای خویش به دیگران دادند.

در اواخر سلطنت تیمور حکومت خراسان و مازندران بفرزندش شاهرخ تعلق یافت (۸۰۷ هـ) وی پس از رسیدن بسلطنت ممالک تیموری، هرات را مقر سلطنت و مرکز کشور پهناور خویش قرار داد. بنا براین هرات که قبلاً توسط آل کرت رونقی یافته بود بیش از پیش اهمیت پیدا کرد.

این وضع پس از شاهرخ (که بسال ۸۵۰ درگشت) نیز با اندکی تفاوت برقرار ماند، بدین شرح که مقر سلطنت از هرات به سمرقند انتقال یافت و بخش‌هایی از مملکت وی بدست ترکان عثمانی و آل جلائر و ترکمانان و بالاخره صفویان افتاد ولی درواقع خراسان در دست سایر افراد خاندان تیموری مستقلاً اداره میشد. و بهتر بگوئیم دست بدست میگشت تا بسال ۸۷۸ هـ که این ولایت در قبضه اختیار سلطان حسین بایقرا، قرار گرفت.

در دوران این پادشاه دانش‌پرور رعیت نواز، هرات باوج عظمت خود رسید. چه صرف نظر از مرکزیت خراسان، کانون ادب و هنر شرق ایران گردید. چنانکه هنوز آثار هنری مکتب هرات، زیب نفائس موزه‌های دنیاست. بطور خلاصه، در دوره تیموریان هرات از سایر شهرهای خراسان اهمیت بیشتری داشته و حتی در دوره سلطنت شاهرخ و سلطان ابوسعید و سلطان حسین بایقرا که رسماً مقر سلطنت بخش مهمی از ایران و کشور افغانستان فعلی بوده است بامهمترین مراکز هنری همزمان خود برابری میکرده.

پس از روی کار آمدن صفویه و تصرف خراسان توسط سلسله اخیر کم کم مشهد (که از زمان تیمور شهرت یافته و بتدریج جای شهرهای نیشابور و طوس را گرفته بود) بجای هرات مرکزیت یافت. و از آن پس تا این زمان، همچنان بمرکزیت خراسان باقی است.